

## نقدی بر مقاله «تأملی در تاریخ معاصر»

۱ غلام شبیر نعیم

۲ محمد الله اکبری

### چکیده

در قرن بیستم مطالعات تاریخ معاصر اهمیت زیادی یافته است. محققین و مؤرخین تحولات اساسی و بنیادین را مورد توجه قرار می دهند و بر اساس آن مقطع خاص را از مقطع گذشته جدا و آن را تاریخ معاصر، می نامند. مثلاً، در غرب مقطع زمانی جنگ جهانی دوم تا زمان حاضر، تاریخ معاصر محسوب می شود. برخی مؤرخین مشخص کردن مقطع زمانی برای تاریخ معاصر را، درست نمی دانند؛ مطابق نظر آنان کل تاریخ، تاریخ معاصر است. مؤرخ معروف معاصر، جان لویس گدیس از این دسته است که دیدگاه‌های خود را در سخنرانی معروف سال ۱۹۹۳ در آکسفورد، ارائه کرد. این سخنرانی بعداً در قالب کتاب چاپ شد و در ۱۳۷۷ در زبان فارسی هم توسط حسینعلی نوذری ترجمه و تا حال چندین بار در قالب مقاله و کتاب، تجدید چاپ شده است. این مقاله هنوز از طرف پژوهشگران تاریخ معاصر، نقد و بررسی نشده است.

---

۱. دانشجوی دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، مجتمع تاریخ و سیره و تمدن اسلامی جامعه المصطفی العالمیه

قم (نویسنده مسئول) [ghalam\\_shobirnaeim@miu.ac.ir](mailto:ghalam_shobirnaeim@miu.ac.ir)

۲. عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه:

[mohamad\\_alahakbaribandehgharaei@miu.ac.ir](mailto:mohamad_alahakbaribandehgharaei@miu.ac.ir)

در این تحقیق دیدگاه های جان لوئیس گدیس، نقد شده تا توجه پژوهشگران تاریخ معاصر به مباحث نظری تاریخ معاصر، جلب گردد. این مقاله بر روش و رویکرد تاریخ تکیه کرده و به این نتیجه رسیده است که مفهوم تاریخ معاصر جان لوئیس گدیس، علمی نیست؛ مؤرخ معاصر نمی تواند بر کل تاریخ سیطره داشته باشد و با توجه به گسترش تخصص گرایی، جداسازی گذشته قریب از گذشته بعید، یک ضرورت و احتیاج است.

## واژگان کلیدی

نقد، تاریخ معاصر، تاریخ نگاری، جان لوئیس گدیس

### مقدمه

جان لوئیس گدیس (متولد ۱۹۴۱م) مورخ معاصر است که آثار تاریخی زیادی دارد؛ او در سال ۱۹۹۳م در مراسم دانشگاه آکسفورد دیدگاه هایش را درباره تاریخ معاصر مطرح کرد که مورد توجه پژوهشگران تاریخ معاصر و روش شناسان تاریخ، قرار گرفت، متن این سخنرانی بعداً در قالب کتاب چاپ شد و ترجمه فارسی آن در ایران هم مورد توجه محققان قرار گرفت به گونه ای که از ۱۳۷۷ تا کنون چندین بار، تجدید چاپ شده است.

مؤرخین و محققین تحولات اساسی را، شاخص تاریخ معاصر قرار می دهند و بر اساس آن مقطعی را به عنوان تاریخ معاصر در نظر می گیرند ولی جان لوئیس این مفهوم را قبول ندارد و آن را تصنعی می خواند؛ او تاکید می کند اگر قرار باشد مؤرخ معاصر دامنه تجربیات تاریخی را گسترش دهد باید کل تاریخ را مورد توجه، قرار دهد. مطابق نظر او نباید حال را از گذشته جدا کرد.

نویسنده نظر مؤرخین معاصر را نقد کرده و می گوید قلمرو حال و آینده، مال آنهاست؛ آنان هم باید به حوادث تازه بپردازند و هم به آینده پژوهی، توجه داشته باشند. به نظر او مؤرخین معاصر از این مسئولیت سنگین صرف نظر کرده و این عرصه ها را به خبرنگاران و حتی طالع بین ها واگذار کرده اند. مؤرخین معاصر باید به حوادثی بپردازند که در زندگی آنان، رخ می دهند. از نظر جان لوئیس، جداسازی حال (گذشته قریب) از گذشته، پدیده جدید است که در شرایط خاص به وجود آمده است و الا مؤرخین کل تاریخ را تاریخ معاصر، تلقی می کردند. او از مؤرخانی مانند مارک بلوخ یاد می کند که او هم به حوادث گذشته توجه می کرد و هم به

حوادث زمان حال. زمان حال مرتبط با گذشته است و نمی‌توان آن را از کل پیکره خود، جدا ساخت.

مقاله جان لوییس گدیس دارای نکات ارزنده‌ای درباره تاریخ معاصر است؛ مانند تاکید بر حال‌گرایی یا توجه به پرداختن حوادث روز. همین طور، انتظارات معقول و مناسب نویسنده از توجه تاریخ معاصر و مؤرخین معاصر به قلمرو حال و آینده. ولی با این وجود، برخی نکات آن قابل دفاع نیست؛ مانند این که تاریخ معاصر را کل تاریخ بدانیم و تخصیص مقطع خاص به عنوان تاریخ معاصر را، تصنیی بدانیم. در این مقاله دیدگاه‌های نویسنده نقد شده و به هر دو جنبه مثبت و منفی آن، توجه شده است.

### معرفی مقاله

جان لوئیس گدیس مؤرخ معاصر آمریکایی است؛ وی، در دانشگاه ییل آمریکا، تاریخ نیروی دریایی، تاریخ جنگ سرد، روش تاریخ، بیوگرافی و استراتژی عالی را، تدریس می‌کند و در موضوعات مذکور آثاری هم دارد. (yale. edu) او ۱۹ مه در سال ۱۹۹۳ در مراسم افتتاح دانشگاه آکسفورد درباره تاریخ معاصر، سخنرانی کرد. متن این سخنرانی نخستین بار در سال ۱۹۹۵ در قالب کتاب توسط انتشارات کلارندن پرس، چاپ و بعد از آن چندین بار تجدید چاپ شده است. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۲۵) سخنرانی پروفیسور لوییس را، پژوهشگر و نظریه‌پرداز حوزه علوم سیاسی، حسینعلی نوذری اولین بار در سال ۱۳۷۷ در مجله تاریخ معاصر ایران از انگلیسی به فارسی ترجمه و ذیل عنوان «تاملی در تاریخ معاصر»، منتشر کرد. (نوذری، ۱۳۷۷: ۷۶) بعداً در کتاب «فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخی نگاری» در سال ۱۳۷۹ هم مقاله پروفیسور جان لوییس را، چاپ کرد. کتاب او تا حال چندین بار تجدید چاپ شده است. آخرین بار توسط انتشارات طرح نو در سال ۱۳۹۸ به چاپ رسیده است. (tarheno. ir)

مترجم کتاب حسینعلی نوذری در مجله تاریخ معاصر و نیز در کتاب خود در این باره توضیح نداده که چرا یک سخنرانی مقاله، نامیده شده است؟ البته سخنرانی پروفیسور جان لوییس بار علمی دارد. از این جهت می‌توان عنوان مقاله (به معنای عام مقال یا سخن) بر آن گذاشت.

## روش نویسنده

پروفسور جان لوییس گدیس به عنوان مؤرخ، در مقاله مورد بحث، روش تاریخی را پیش گرفته است. او اول مسأله را طرح می‌کند و درباره تاریخ معاصر اقوال منطقیون، مؤرخان سنتی، دانشمندان اجتماعی و ژورنالیستها را، نقل می‌کند و در لابلای بحث، تحلیل‌های خودش را ارائه داده و دیدگاه‌های خود را، ذکر می‌کند؛ او برای اثبات دیدگاه‌های خود شواهدی از کتب مؤرخین گذشته می‌آورد؛ مانند مارک بلوخ، توسیدید، نیکوکو ماکیاولی و دیگران. او قول دانشمندانی را که مورد قبولش نیست، مورد نقد قرار می‌دهد. او خودش استاد روش تاریخی است و به این خاطر به روش‌های مؤرخین عهد باستان هم، مسلط است. مراجعه او به آثار تاریخی گذشته از این جهت نیست که از آنان صرفاً نقل قول کند بلکه از آثار آنان استنباطاتی می‌کند تا نظر خود را با توجه به منابع قدیم تاریخی، اثبات کند.

در روش تاریخی، پیشینه موضوع اهمیت زیادی دارد و لذا او هم به پیشینه بحث توجه می‌کند و بحث تاریخ معاصر از عهد یونان را شروع کرده و تا قرن ۱۸ ادامه می‌دهد و نظریه‌های را که درباره تاریخ معاصر در این مقطع زمانی ارائه شده، بیان می‌کند. هر چند گاهی به مباحث مربوط فلسفه تاریخ اشاره می‌کند ولی باوجود این به بحث خود که تاریخ معاصر باشد، متمرکز می‌ماند.

لوییس هر چه از کتاب‌های تاریخی گذشته نقل می‌کند چشم بسته نیست بلکه برخی مطالب را پذیرفته و برخی مطالب را مورد نقد، قرار می‌دهد و نظر خود را بیان می‌کند و به بسترشناسی موضوع هم، توجه ویژه‌ای دارد.

## محتوای مقاله

جان لوییس گدیس در این مقاله سخن خود را از مفهوم تاریخ معاصر شروع می‌کند و درباره آن دیدگاه منطقیون، مؤرخین سنتی، ژورنالیستها و دانشمندان علوم اجتماعی را، ذکر کرده است. او یادآوری می‌کند که از نظر منطقیون، تاریخ معاصر ضد و نقیض است؛ یعنی هم زمان یک پدیده نمی‌تواند هم تاریخ باشد و هم معاصر. بعد سوژن مؤرخان سنتی، درباره گذشته نزدیک، را ذکر می‌کند؛ آنان معتقدند بر تحقیقات معاصر تعصبات و پیش فرض‌ها تاثیر می‌گذارند و تحقیقات معاصر فاقد اسناد و مدارک لازم اند.

دانشمندان علوم اجتماعی هم تاریخ معاصر را تصویر نامناسبی می‌دانند که خود مؤرخان ساخته‌اند؛ از دیدگاه ژورنالیست‌ها هم تاریخ معاصر مملو از آدم‌های است که قادر به تطبیق با شرایط و محدوده‌های آن نیستند. نویسنده شروع تاریخ مدرن توسط دانشگاه آکسفورد از عصر دیوکلتیان را نقد کرده و می‌گوید روشن نیست در این مقطع زمانی، تاریخ معاصر کجا قرار دارد.

نویسنده بعد از ذکر دیدگاه‌های متخصصین علوم مختلف، نظر خود را بیان کرده می‌گوید مشکل اصلی مؤرخین تاریخ معاصر این است که آنان در اکثر امور بدون اطلاع از نتایج و پیامدهای حوادث و وقایع، تجزیه و تحلیل می‌کنند. او بر عدم جداسازی حال از گذشته تاکید می‌کند و برای اثبات دیدگاه خود مثال‌های از تاریخ‌نگاری مؤرخین گذشته مانند مارک بلوخ، و دیگران را است. از نظر جان لوییس تمایز بین زمان گذشته و حال، تصنعی است. همین طور، او محدود کردن به یک مقطع زمان خاص را به تاریخ معاصر، نامناسب می‌داند. او از مؤرخان معاصر انتقاد می‌کند که آنان قلمرو حال و آینده را به روزنامه‌نگاران، علمای سیاست، اقتصاددانان، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و حتی به ستاره‌شناسان و طالع‌بین‌ها واگذار می‌کنند. نویسنده بعد از ابراز نظر درباره مفهوم تاریخ معاصر و توجه مؤرخین به حال در انقلاب فرانسه و ناسیونالیسم رمانتیکی پرداخته و نظر می‌دهد که حتی تا این زمان هم مؤرخین زمان حال را از گذشته، تفکیک نمی‌کردند. این فکر که تحریر و آموزش یا نگارش تاریخ باید پیش از حال متوقف گردد فکر تازه‌ای است.

به طور خلاصه، می‌توان گفت او از حال‌گرایی تاریخ معاصر دفاع می‌کند. همین طور تاکید دارد که حال را نمی‌توان از گذشته جدا کرد و جدا سازی گذشته از حال را پدیده جدید و زایده تاریخ-نگاری جدید، می‌داند.

## نقد روشی

معمولاً در مباحث تاریخی مطالب زیادی از نویسندگان دیگر نقل می‌شود؛ نویسنده براساس نیاز می‌تواند اقوال دیگران را به طور مستقیم یا با قلم خود، منعکس کند ولی نویسنده در مقاله مورد بحث مطالب فراوانی را از دیگران گاهی با عین عبارت آن‌ها و گاهی با قلم خود، ذکر کرده که بسیار طولانی و بیش از حد نیازاند؛ مثلاً، در صفحه ۵۲۸ و ۵۲۹ سخنی را به صورت مستقیم از مؤرخ معروف مارک بلوخ، نقل می‌کند. همین طور در صفحه ۵۳۶ سخن محقق آمریکایی پی چینی را در نیم صفحه به صورت مستقیم، نقل می‌کند. (نوذری، ۱۳۹۸: ۵۳۶، ۱۳۸)

این ایراد در موارد دیگر مقاله نیز دیده می شود.

در مقاله جان لوییس برخی مطالب بدون ذکر منبع و در برخی موارد به مشخصات ناقص، ذکر شده است؛ مثلا، آنجا که نظر لیوپولد رانکه (۱۷۹۵-۱۸۸۶) را نقل کرده می نویسد:

انگلیسیها او آمریکاییها با رانکه ارتباط مستقیم نداشتند، به همین خاطر آنان سخن رانکه درباره عینیت تاریخی را، اشتباه فهمیدند. (نوذری، ۵۳۶: ۱۳۸۹) این که آمریکاییها و انگلیسیها با رانکه ارتباط مستقیمی نداشته در مقاله فاقد منبع است در حالی که انجمن تاریخی آمریکایی (۱۸۸۴) رانکه را نخستین عضو افتخاری خود، برگزید (ایگرس، ۳۱: ۱۳۸۹) علاوه بر این، عدم ارتباط مستقیم رانکه با مؤرخین انگلیسی و آمریکایی نمی تواند دلیل عدم فهم سخن رانکه برای آن‌ها باشد. این نوع استدلال ناقص است.

جمله معروف رانکه «همان گونه که اتفاق افتاد» بین مؤرخین مورد اختلاف است و ربطی به ارتباط مستقیم با او، ندارد. نویسنده به اختلافهایی که درباره جمله معروف رانکه وجود دارد اشاره ای نمی کند.

در برخی موارد آدرس ناقص ذکر شده است؛ مثلا، نویسنده در مقاله خود نوشته است که پیش بینی او درباره پیوستن آلمان متحد به هر دو پیمان (ناتو و ورشو) درست در نیامد و نخست وزیر انگلیس خانم تاچر در سمیناری پیش بینی و پیشنهاد او را، احمقانه خواند. برای این مطلب آدرس را به صورت ناقص ذکر کرده است؛ مثلا:

در پاورقی عنوان سمینار (chequers seminar) را نوشته اما تاریخ برگزاری و محل برگزاری آن را ذکر نکرده است.

در تحقیقات تاریخی هر وقت سخنی از یک شخصیت گذشته در میان می آید در پراوتز تاریخ وفات یا تاریخ ولادت آن شخصیت، نوشته می شود. در این سخنرانی که به صورت کتاب هم در آمده و چندین بار تجدید چاپ شده است در مورد شخصیتها این اصول، رعایت نشده است. البته مترجم محترم این کار را انجام داده ولی باز هم در مقاله اسامی به چشم می خورد که فاقد آن مشخصات است؛ مثلا، سال تولد یا وفات نخست وزیر اسبق انگلیس خانم تاچر (۱۹۲۵. ۲۰۱۳) و مؤرخانی مانند چون گیزو، تریچکه و برخی دیگر، آورده نشده است. (نوذری، ۱۳۸۹: ۵۳۴)

## نقد محتوایی

مقاله مورد بحث ایرادهای محتوایی زیاد دارد؛ برخی ایرادها به زمان ایراد سخنرانی بر می گردد که از آن ۳۰ سال گذشته است. به طور کلی در تاریخ نگاری و به ویژه در تاریخ معاصر تغییرات زیادی به مرور زمان، صورت گرفته است و برخی مطالبی را که نویسنده در زمان ایراد سخنرانی مطرح کرده شاید امروز وجود نداشته باشند.

از آنجا که نقد شامل جنبه مثبت و منفی هر دو می‌شود در این‌جا هم به جنبه‌های مثبت و منفی مقاله، پرداخته می‌شود.

از دیدگاه نویسنده در تحقیقات تاریخ معاصر مشکل اصلی این است که اکثر مؤرخین بدون اطلاع از پیامدهای حوادث آن‌ها را تجزیه و تحلیل می‌کنند؛ این نوع تحلیل آسیب‌های زیادی دارد؛ مثلاً، در موارد نا در آرا و عقاید شخصی شان در نهادها و شوریه‌های دولتی، وارد می‌شوند. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۲۷)

نکته‌ای را که نویسنده ذکر کرده قابل تامل است و نمونه‌های زیادی از آن را می‌توان در کشورهای مختلف، مشاهده کرد. اگر از تاریخ معاصر پاکستان مثال بزنیم می‌بینیم برخی آرای خاص مؤرخین معاصر نه تنها در نهادهای دولتی وارد شده بلکه توسط دستگاه قدرت به عنوان واقعیت، پذیرفته شده است؛ مثلاً، در پاکستان بعد از تجزیه هند، بحثی صورت گرفت که آیا قائد اعظم محمد علی جناح (۱۸۷۶-۱۹۴۸) به دنبال تاسیس دولت اسلامی بوده است یا نه؟ از نگاه مؤرخین راست‌گرا او به دنبال تاسیس و تشکیل دولت اسلامی بوده است (محمود، ۲۰۱۹). قطع نظر از درست یا نا درست بودن این رای، روش تحقیق اقتضا دارد مؤرخین معاصر به همه جوانب توجه کنند و کل پیامدهای حادثه را، مورد توجه قرار دهند.

مسئله مهم دیگر در تاریخ معاصر، توجه به حوادث و وقایع تازه یا به روز است. نویسنده بر این مهم تاکید می‌کند و به سخنان مؤرخ معروف مارک بلوخ (۱۸۸۶-۱۹۴۴) استناد می‌کند که به باور او کسانی که فکر می‌کنند تازه ترین وقایع و حوادث به خاطر تازه بودن آن، برای پژوهش و تحقیق مناسب نیستند، می‌خواهند فقط عفت و پاکدامنی کلیو (الهه تاریخ یونان و روم باستان) را از پلیدی مناقشه حاضر حفظ کنند. او قبول نداشت که تاریخ بتواند در جایی فاقد زمان حال، توقف کند. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۲۸)

بزرگ‌ترین علت نپرداختن به حوادث جدید توسط مؤرخین معاصر در دست نداشتن اطلاعات کافی است و این که هر حادثه‌ای زمانی می‌تواند به تاریخ تبدیل شود که مدتی بر آن گذشته باشد. در این زمینه نقدی که بر نویسنده وارد است این است:

خود لوییس عمدتترین مشکل مؤرخین معاصر را عدم توجه به همه اطلاعات و پیامدهای یک حادثه دانسته ولی با وجود این، از مؤرخ معاصر می‌خواهد به حوادث و وقایع تازه، بپردازد. همان طور که ذکر شد علت اصلی نپرداختن به وقایع تازه توسط مؤرخین معاصر، عدم آگاهی از همه اطلاعات و پیامدهای حادثه است و بدون آگاهی از پیامدها و اطلاعات کامل یک حادثه، به نتیجه اشتباه منجر می‌شود. مثلاً، خود جان لوییس اعتراف می‌کند که پیش بینی او درباره پیوستن آلمان متحد به ناتو و ورشو، درست در نیامد؛ زیرا، برخاسته از عدم آگاهی و پیامدهای واقعه بود.

نکته دیگری که نویسنده از زندگی و کارهای مارک بلوخ استنباط می‌کند این است: مؤرخان هنگام نوشتن تاریخ گذشته، فقط به رهبران بزرگ و وقایع بزرگ نپردازند بلکه به

همان اندازه به چوپانان و دهقانان هم، بپردازند. (نوذری، ۱۳۹۷: ۵۲۹) این استنباط نویسنده متأثر از تاریخ‌نگاری جدید است که بر تاریخ مردم سالارانه تأکید می‌کند.

عمده ایراد تاریخ دانان جدید این است که تاریخ‌نگاری قدیم فقط بر مردان بزرگ و رویدادها به عنوان سازنده موضوع تاریخ، تأکید می‌کند. (ایگرس، ۱۳۸۹: ۴) به اعتقاد ایگرس توجه به شخصیت‌های سیاسی و حوادث بزرگ می‌تواند از جامعه‌ای شناخت بهتری بدهد هر چند تاریخ عامه مردم هم دارای اهمیت زیادی است ولی این دلیل نمی‌شود که مؤرخین به حوادث بزرگ یا به شخصیت‌های بزرگ، توجه نکنند.

از دیدگاه نویسنده زمان حال مرتبط با گذشته است نمی‌توان آن را از کل پیکره خود جدا ساخت. این سخن چیزی است که خود نویسنده در مقاله خود بر آن عمل نکرده است؛ مثلاً، وقتی برای اثبات دیدگاه خود شواهدی را ذکر می‌کند از مؤرخین گذشته می‌آورد و به مؤرخان معاصر توجهی نمی‌کند. او می‌گوید محدود ساختن تاریخ معاصر به دوران، ۱۹۴۵، ۱۹۱۸ یا ۱۹۰۱ کار مصنوعی است. (نوذری، ۱۳۸۹: ۵۴۵) او فقط به مقطعی مشخص شده از طرف مؤرخین اشاره می‌کند و حرف آنان را در میان نمی‌آورد که بالاخره آنان در این زمینه چه می‌گویند؟ و دلایل و استنادهای آنان برای قراردادن یک مقطع زمانی خاص، برای تاریخ معاصر چیست؟ آیا مؤرخین معاصر که قائل به تفکیک گذشته با معاصر هستند و تاریخ گذشته را با تحولات بزرگ و اساسی جدا می‌کنند، گذشته را کلاً کنار می‌گذارند؟

نکته مهم که نویسنده در تعیین مقطع زمانی برای تاریخ معاصر فراموش کرده این است که تعیین مقطع زمانی خاص برای تاریخ معاصر به این معنی نیست که تاریخ گذشته کنار گذاشته شود بلکه به این معنی است که هر مقطع را مؤرخین مربوطه، بپردازند؛ مثلاً، اگر مؤرخان معاصر به مقطعی خاص از تاریخ می‌پردازند تاریخ گذشته را کسانی باید بپردازند که در آن مقطع متخصص هستند و مؤرخین معاصر می‌توانند از تحقیقات مؤرخین زمان گذشته بعید، استفاده کنند.

این ایراد هم بر نویسنده وارد است که با توجه به تخصص‌گرایی و ظهور متخصصین مقاطع خاص تاریخی اصلاً امکان ندارد مؤرخ معاصر بر کل تاریخ گذشته، اشراف داشته باشد. افزون بر این برای شناخت حال، مطالعه همه تاریخ نه مقدور است و نه مفید. (تقوی، ۱۳۸۴: ۱۰)

انتظار جان لوییس گدیس، از تاریخ معاصر این است که دامنه تجربیات خود را گسترش دهد تا بتواند نسبت به آینده پیش‌بینی کند. او در مورد تاریخ معاصر به شدت تحت تأثیر مارک بلوخ است که مخالف جداسازی گذشته از حال بود. همین طور اعتقاد داشت بدون اطلاعات بسیار زیاد درباره گذشته هیچ کس قادر به درک حال، نخواهد بود. (نوذری، ۱۳۸۹: ۵۳۰) این که مؤرخ معاصر اطلاعات گذشته بعید داشته باشد حرف درستی است ولی توجه به این نکته هم لازم است که مؤرخ معاصر از گذشته بعید تنها به اطلاعاتی نیاز دارد که واقعا برای حال مفید باشد و الا صرف داشتن اطلاعات بسیار زیاد از گذشته هدف نیست.



کسانی که کل تاریخ را، تاریخ معاصر تلقی می‌کنند این نکته را فراموش می‌کنند که برای مؤرخانی که در گذشتهٔ بعید یا به زمان حال توجه می‌کردند آن اطلاعات به عنوان تاریخ معاصر مفید بود ولی آن اطلاعات نمی‌تواند به همان اندازه برای تاریخ معاصر امروزی، مفید باشد.

نویسنده پیروان مارک بلوخ (پژوهشگران تاریخ، از امریکا و اروپا) را مورد انتقاد قرار داده می‌نویسد: آنان هیچ توجه‌ای به گفته مارک بلوخ ندارند که معتقد بود باید از گذشته برای روشن ساختن حال و بالعکس استفاده شود ولی پیروان او عملاً این کار را انجام نمی‌دهند بلکه به نصف گفتهٔ او عمل می‌کنند. هم به سیاستمداران می‌پردازند و هم به شبانان ولی در ارتباط با وقایع عصر خود قلمرو حال و آینده را به روزنامه نگاران، علمای سیاست، اقتصاددانان، روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و حتی ستاره‌شناسان و طالع بینها، واگذار می‌کنند. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۳۰)

این که مؤرخین معاصر به حوادث حال یا وقایع زمان خود بپردازند انتظار معقولی است به عنوان محقق یا مؤرخ معاصر از آنان انتظار می‌رود که به قلمرو حال توجه کنند ولی آیا پیروان مارک بلوخ واقعا قلمرو حال را رها کرده‌اند؟ در این باره نویسندهٔ محترم هیچ نمونه‌ای از کتاب و یا مقاله را ذکر نمی‌کند که بر اساس آن بتوان قضاوت کرد. اگر به فرض سخن نویسنده درباره همه مؤرخین معاصر باشد که آنان قلمرو حال را به روزنامه نگاران و دیگران واگذار کرده‌اند، این سخن درست نیست.

امروزه با توجه به گسترش تخصص‌گرایی، مؤرخین معاصر در حوزه‌های خاص جغرافیایی تخصص دارند و در آن نه تنها کتاب و مقاله می‌نویسند بلکه در موارد زیادی در رسانه‌ها هم حضور پیدا می‌کنند و با توجه به تخصص خود اوضاع حال را بررسی می‌کنند.

توجه به این نکته هم ضروری است که نویسنده در زمانی این مطالب را گفته که ممکن است مؤرخین معاصر به قلمرو حال توجهی نداشته ولی امروزه اوضاع فرق می‌کند و مؤرخین معاصر در پرداختن مسایل عصر خود و حتی به پیش بینی آینده هم توجه دارند.

به نظر نویسنده، تاریخ گذشته را از حال گسستن و مستقل کردن آن‌ها ناشی از کج فهمی مؤرخین آمریکایی و انگلیسی است؛ آنان دیدگاه‌های لئوپولد رانکه مؤرخ معروف را را اشتباه فهمیدند؛ مثلاً، تا قبل از قرن نوزدهم دانشکده‌های مستقلی برای آموزش تاریخ وجود نداشت و کسانی که تاریخ را تدریس می‌کردند نیازی به مدرک نداشتند؛ عمده مطالعه تاریخ برای پر کردن اوقات بیکاری و تفریح و سرگرمی بود و این امر موجب شد که تاریخ دنباله‌رو سیاست باشد.

در این وضعیت، دانشگاه‌های آلمان عهده‌دار تعلیم و تربیت مؤرخین شدند تا تجزیه و تحلیل آن‌ها دور از احساسات صورت گیرد و بر قواعد پذیرفته شدهٔ تاریخی عمل کنند. مؤرخین زیادی از آمریکا به دانشگاه‌های آلمان آمدند و آنجا با سنت رانکه، مواجهه شدند.

رانکه اعتقاد داشت که رسالت مؤرخ درباره گذشته و هدایت حال به نفع قرون آینده نیست بلکه رسالت او تنها نشان دادن چیزهایی است که عملاً اتفاق افتاده اند.

نویسنده سخن رانکه را توضیح داده می‌گوید: این اصل به این معنی است که تاریخ‌نویس اول خود را در منابع غرق سازد و در آن غور و تعمق کند سپس به وحدت و پیشرفت وقایع، پردازد. منظور رانکه این نبوده که تاریخ‌نویس گذشته را از حال جدا سازد ولی برداشت تاریخ‌دانان آمریکایی و انگلیسی از سخن رانکه این بود که گذشته را می‌توان مستقل از حوادث معاصر و حتی مستقل از ادراکات و یافته‌های حسی و پیش فرض های ناظران معاصر، شناخت. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۳۶)

به اعتقاد نویسنده، تاریخ‌دانان آمریکا و انگلیس سخن رانکه را اشتباه فهمیده و قایل بودند که گذشته را می‌توان مستقل از حوادث معاصر، مستقل شناخت اما او به آثار آنان اشاره‌ای نمی‌کند تا نشان دهد باور آنان چگونه اشتباه بود و چه آثاری بر تاریخ معاصر مترتب شد؟ و آیا امروزه در کشورهای مختلف، تاریخ معاصر متأثر از دیدگاه‌های پیروان مارک بلوخ است؟ با توجه به تاریخ‌نگاری آمریکا و غرب اگر بپذیریم تاریخ‌دانان حرف رانکه را اشتباه فهمیدند و حوادث گذشته را مستقل از معاصر پرداختند باز هم نمی‌توان گفت آثار آنان به درد تاریخ معاصر نمی‌خورد؛ همین که تاریخ‌دانان بدون توجه به دوره معاصر، گذشته را شناسایی کنند برای مؤرخین بعدی گنج با ارزشی را در اختیار آنان قرار می‌دهند.

پروفسور جان لویس گدیس در این نظر که کل تاریخ، تاریخ معاصر است به سخن کارل بکر استناد می‌کند که گفته بود هر مرد مؤرخ خود است و این که تاریخ یک آفرینش ذهنی و تحلیلی است و یک دارایی. نویسنده برای توجه به زمان حال توسط مؤرخین معاصر از تاریخ گذشته آثاری را ذکر می‌کند؛ مثلاً، «تاریخ جنگ پلوپونزی» را بهترین نمونه تاریخ معاصر می‌داند. برای توسیید حوادثی که در زمان خود پشت سر گذاشت به اندازه حوادث گذشته، مهم بود. نمون دیگر، تاریخ معاصر اثر پلوتارک بود که زندگی‌نامه نجبا و اشراف عصر خود را به رشته تحریر، در آورد. همین طور سن آگوستین، نیکوماکیاوی، استوارت و هانور هم وقایع عصر خود را، ثبت و تحلیل کردند. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۳۳)

همان طور که قبلاً ذکر شد توجه مؤرخین یونان به اوضاع زمان خویش دارای اهمیت است ولی آیا حوادث زمان آنان برای مؤرخ امروزی هم تاریخ معاصر به حساب می‌آید؟ همان طور که آنان به زمان خود توجه کردند مؤرخ معاصر امروزی هم به زمان خود توجه می‌کند.

او می‌گوید مؤرخین در انقلاب فرانسه و عصر ناسینالیسم هم حال‌گرا بودند؛ او در این مقطع زمانی، مؤرخینی را که به حوادث عصر خود توجه کردند، ذکر می‌کند. بعد از آن ادعان می‌کند که نگارش و آموزش تاریخ را متوقف کردن پیش از حال، پدیده و فکر تازه ای است و به علل و عوامل این فکر می‌پردازد. به نظر او عامل متوقف کردن تاریخ قبل از حال، هم‌نشینی غیرعادی حرفه‌ای شدن تاریخ و انتقال نا درست آموزه‌هاست. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۳۴)

اتفاقاً حرفه‌ای شدن تاریخ موجب پدید آمدن روش‌هایی شده که می‌توان بر اساس آن به طور نسبی به واقعیت‌ها رسید. همین‌طور مؤرخین تاریخ را به مقاطع مختلف، تقسیم کردند تا مؤرخین مقطع‌های مختلف تاریخی را برای خود انتخاب کنند و در آن به پژوهش و تحقیق بپردازند.

انتظار دیگر نویسنده از تاریخ معاصر این است که در پیش‌بینی آینده هم ورود پیدا کند که باز هم ممکن است در زمان ایراد سخنرانی نویسنده، مؤرخین به آینده توجهی، نداشته‌اند ولی در چند دهه اخیر مؤرخین به آینده پژوهی هم روی آورده و در این باره مطالعات و تحقیقاتی انجام داده‌اند؛ نخله‌های جدید تاریخی مانند تاریخ محلی، تاریخی شفاهی، تاریخ مجاور، تاریخ جایگزین کمک شایانی کرده‌اند تا مؤرخین آینده را بهتر بشناسند. (احمدی اختیار، ۱۳۹۳: ۱)

نویسنده محترم برای قضاوت درباره حال و آینده، تنها تاریخ را منبع و مبنای محکم می‌داند که با این ابزار می‌توان از تجربیات بلاواسطه خود فراتر رفت و همین‌طور می‌توان در زمان‌های دیگر از تجربیات افراد دیگر، استفاده کرد. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۳۰) تاریخ در آینده پژوهی نقش ویژه‌ای دارد و به نظر آینده‌پژوهان کنار گذاشتن تاریخ به طور کامل، امکان‌پذیر نیست.

تمام آینده‌پژوهان بر این اصل متفق‌اند که جهان، هستی یکپارچه دارد و بسیاری جلوه‌های آینده از درون جهان حال، نشأت می‌گیرد. بر این اساس، گذشته با حال ارتباط دارد و می‌توان آینده را پیش‌بینی کرد. (عیوضی، ۱۳۹۵: ۱۲۵) ولی با این وجود، برای قضاوت نسبت به آینده تاریخ نمی‌تواند تنها مبنای محکم باشد. بیشترین مشکلاتی که در مورد پیش‌بینی آینده مطرح می‌شود تکیه بر گذشته است. هیچ دلیلی وجود ندارد که الزاماً آینده از گذشته، پیروی کند. (سلیمی، ۱۳۹۲: ۲)

تاریخ هر شخص بر اساس تجربیات فردی خود شکل داده و برگ و بال می‌دهد تا آن را با نیازهای عملی و عاطفی سازگار سازد. نویسنده از این مطلب نتیجه می‌گیرد که تمام مؤرخان رؤس کلی مطالب مربوط به گذشته را، تکرار می‌کنند البته به گونه‌ای ناقص. آنان در مقام مخلوقات زمان و مکان خاص، بخش‌های از گذشته را انتخاب می‌کنند که به مطالعه آن میل دارند و بخش‌های دیگری را به این دلیل کنار می‌گذارند که نمی‌توانند کل وقایع گذشته را، مطالعه کنند. شخص باید معنا و مفهوم چیزهای را که دیده درک کند و ابزاری که مؤرخان با کمک آن این مهم را تحقق می‌بخشند ناگزیر بیان‌گر «حال» خاصی است که در آن به سر می‌برند. بر این اساس کل تاریخ، تاریخ معاصر محسوب می‌شود. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۳۹)

به فرض این که همه تاریخ گذشته، منعکس‌کننده حال خاص باشد باز هم برای حال مؤرخ معاصر زمانی مفید خواهد بود که به آن ربط داشته باشد. اتخاذ یک مقطع خاص برای

تاریخ معاصر یک ضرورت است و بدون آن نمی‌توان به کل تاریخ پرداخت. بخشی از تاریخ گذشته به زمان حال پیوسته است و به گونه‌ای در آن، حضور دارد. (تقوی، ۱۳۸۴: ۱۴)

به نظر نویسنده مناقشه بین حامیان نسبیت‌گرایی و عینیت‌گرایی موجب می‌شود که سوال‌های جدید طرح شود؛ مانند این که چرا مؤرخین معاصر یک طرف با ژورنالیست‌ها متفاوت عمل می‌کنند و از سوی دیگر چرا عملکرد آنان با مؤرخان سنتی هم کاملاً متفاوت است؟

ژورنالیست‌ها و مؤرخین معاصر در رسانه‌های الکترونیکی در تصمیم به تثبیت وقایع همسو هستند؛ هر دو منابع را جمع‌آوری می‌کنند، مصاحبه ترتیب می‌دهند، از نقل روایت استفاده می‌کنند و به سلسله‌علل، نتایج و پیامدهای احتمالی حوادث، توجه می‌کنند. با وجود این، می‌تواند کار آنان در پژوهش و تحقیق تداخل داشته باشد؛ مثلاً، ژورنالیست‌ها هستند که تاریخ را به صورت عالی می‌نویسند و از سوی دیگر مؤرخینی هستند که ژورنالیست‌های خوب و خبره به شمار می‌روند. جفری کلارک می‌گوید: مؤرخ سنتی عموماً کار خود را از پاره‌های وقایع گذشته شروع می‌کند و رو به سمت حال و آینده، پیش می‌رود. بر عکس آن، مؤرخ معاصر از حال شروع می‌کند و در گذشته کار می‌کند. نتیجه می‌گیرد که هر دو گستره واحدی را مورد بررسی قرار می‌دهند ولی اهداف و معیارهای داوری هر دو مختلف است. (نوذری، ۱۳۷۹: ۵۴۶)

مؤرخ معاصر با توجه به گستره تاریخ، به گذشته نمی‌پردازد چون در حیطه رشته او قرار ندارد؛ او تاریخ گذشته قریب را می‌نگارد و پیش‌رفت‌های روش تاریخی، کار او را، راحت کرده است؛ مثلاً، می‌تواند از تاریخ تحلیلی استفاده کند و به کمک آن تاریخ معاصر را، بررسی کند.

### نتیجه

مقاله جان لوییس گدیس دارای نکات ارزندی ای درباره روش تاریخ معاصر است. او به عنوان مؤرخ از تاریخ معاصر انتظار دارد که دامنه تجربیات خود را گسترش دهد تا در آن پرداختن به حوادث روز و پیش‌بینی‌های آینده، بگنجد. از مؤرخ تاریخ معاصر هم انتظار دارد که از عهده مسئولیت خطیر خود بر آمده اطلاعات تاریخ معاصر را به گونه‌ای روشن، دقیق و تحلیلی و با نگاه کاربردی و فواید عملی آن، در اختیار همگان قرار دهد.

در این مقاله دیدگاه‌های نویسنده نقد شد. مقاله او ایرادهای روشی و محتوایی زیاد، دارد؛ مثلاً، در برخی موارد عین عبارت‌ها به صورت طولانی نقل شده و در برخی موارد آدرس ناقص، ذکر شده است. در برخی موارد هم استدلال‌های ضعیف، به چشم می‌خورد.

از ایرادهای محتوایی مقاله، عدم اعتقاد به نقش یک مقطع خاص زمانی، برای تاریخ معاصر است. به اذعان نویسنده محترم کل تاریخ، تاریخ معاصر است و تفکیک تاریخ معاصر بر اساس تحولات اساسی و بنیادین، تصنعی است. با توجه به تخصص‌گرایی در مباحث تاریخی

این دیدگاه، قابل دفاع نیست. گستردگی موضوع تاریخ اقتضا دارد که مقطعی خاص و مشخصی به عنوان تاریخ معاصر مورد مطالعه، قرار گیرد.

در آخر پیشنهاد می‌شود پژوهشگران تاریخ معاصر و کسانی که عهده‌دار روش تاریخی هستند مفهوم و مباحث نظری تاریخ معاصر را، با دقت بازکاوی کنند.

رشته تاریخ معاصر جهان اسلام یکی از رشته‌های عالی جامعه المصطفی در سطح کارشناسی ارشد و دکتری است. در سر فصل‌های این رشته، یک تعریف قابل قبولی از تاریخ معاصر جهان اسلام، ارایه نشده است و لذا ضرورت دارد در این زمینه گامی برداشته شود و در کشورهای اسلامی نیز تحولات اساسی که مبدا تاریخ معاصر آن کشور محسوب می‌شوند، به عنوان تاریخ معاصر مورد بررسی قرار گیرند.

## منابع و ماخذ

۱. احمدی اختیار، مهدی، آینده پژوهی در تاریخ، سومین همایش ملی آینده پژوهی، ۹ بهمن، تهران، ۱۳۹۳.
۲. ایگرس، گئورگ، تاریخ نگاری در سده بیستم از عینیت تا چالش پسا مدرن، مترجم: آزرنگ عبدالحسین، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۹.
۳. نوذری، حسینعلی، فلسفه تاریخ، روش شناسی و تاریخ نگاری، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۷۹.
۴. تقوی، سید مصطفی، تأملی در نظریه‌های تاریخ معاصر، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۸، ۱۳۸۴.
۵. عیوضی، محمد رحیم، آینده پژوهی سیاسی، فصلنامه راهبرد، شماره ۷۹، ۱۳۹۵.
۶. سلیمی، جلیل و دیگران، ابزارهای آینده پژوهی در اختیار برنامه‌ریزان، دومین همایش ملی آینده پژوهی، ۲۷ آذر، ۱۳۹۲.
7. <https://tarh-e-no.ir/product>
8. <https://jang.com.pk/news/688253-dr-safdar-mehmood->